

## رمز رهایی از غرائز و شهوات<sup>۱</sup>

حالا که فرصتی پیش آمده اگر امکان دارد و حالتان مساعد است، قبل از شروع به بحث قرآنی چندکلمه‌ای برای ما راجع به وضع این چندسالی که زندان بودید یا به طور کلی وضع زندان‌ها در سال‌های اخیر، یا وصیتی اگر دارید، نصیحتی، یا مثل گذشته تفسیری از آیات دارید برای ما صحبت کنید:

بسم الله الرحمن الرحيم

### شرایط اجتماعی سال ۱۳۵۷

مسائلی که راجع به وضع زندان و پیشامدها، حوادث، وضع بیماری من در این سه سال اخیر مطرح است - یعنی آخرین زندان - مسائلی است که همه می‌دانند و الان هم مورد بحث نیست؛ هر چه بود گذشت. طوری بود که با وضع و حالی که داشتم احساس می‌کردم که این آخرین زندان من باشد و بعید می‌دانستم که زنده بیرون بیایم و بمانم. یادم می‌آید عده‌ای از صلیبی‌ها (پزشکان صلیب سرخ جهانی) که آمده بودند، وقتی حال و وضع مرا و فشار خون و ناراحتی‌های مزاجیم را دیدند، امید زیادی به زنده ماندنم برایشان نماند.

به هر حال، آن مسائل گذشت. فعلاً، بعد از سه سال که بیرون آمدم، این را از تفضلات الهی می‌دانم و این احساسات و محبت و مبارزات مردم ایران، برای من موهبتی است. و شاید خداوند مرا نگه داشته تا در باقی مانده عمرم، اگر حالی و توفیقی داشته باشم، بتوانم مسئولیت‌هایی که بر دوش امثال ما هست تا آن حد که ممکن است انجام بدهم. امروز واقعاً برای من جوّ جدیدی است. مثل حالت آحلام است. اجمالاً در زندان، از دور تحولاتی

۱. سوره «نارعات»، پس از آزادی از زندان، آذر-دی، ۱۳۵۷.

و تغییراتی در روحيات و اخلاق و وضع مردم احساس می‌کردم، ولی نه تا این حد! در واقع آن آرزوها و آمالی که سال‌هاست از طبقه جوان انتظار داشتیم و به آن‌ها امید بسته بودیم، الان احساس می‌کنم تا حد زیادی آن‌ها تحقق یافته و به آلمان نائل شدیم. این حرکت اسلامی، این تحول روحی در عموم مردم، به خصوص در طبقه جوان، حتی در بچه‌های کوچک، این آگاهی که نسبت به دین پیدا کرده‌اند و این شوری که در این‌ها به وجود آمده، همه برای من غرورانگیز است. گاهی باور نمی‌کنم که پس از ۵۰ سال، زحمات و کوشش‌هایی که اهل فکر و نظر و اندیشمندان و نویسندگان، که من هم عضو کوچکی از آن‌ها هستم، انجام دادند به این زودی ثمر داده باشد و این هم از توفیقات الهی است.

### چند سفارش و نصیحت

اما شما، خانواده من، فرزندان نسبی و سببی من، مسئولیت‌ها را باید متوجه باشید؛ نسبت به شناختن از دین و مسئولیت‌هایی که دارید باید بیشتر توجه کنید. اگرچه من همه این جوان‌های باایمان را، از دانشجو، دانش‌آموز، کارگر، بازاری، کاسب، که این‌گونه ابراز علاقه می‌کنند، فرزندان خود می‌شمارم. غیر از شما که فرزندان نسبی و سببی من هستید، این‌ها هم فرزندان من‌اند و به همین جهت نسبت به آن‌ها هم احساس مسئولیت می‌کنم. ولی البته در مرحله اول شما هستید. بنابراین، مواظب باشید؛ مواظب اعمالتان، حرکاتتان، مراقب رفتارتان، اخلاقتان باشید. شناختن را، همان‌طور که گفتم، نسبت به دین باید بالا ببرید، به ویژه در مقابل این مکتب‌هایی که مطرح شده است. من همیشه وصیت می‌کردم، حالا هم باز تأکید می‌کنم، به خصوص در نماز مراقبت زیادی داشته باشید، همان‌طور که قرآن تأکید کرده است. وقتی می‌توانید به فواید و نتایج نماز برسید که آن را درست انجام بدهید و به اصطلاح قرآن، «اقامة صلاة» کنید. این ترکیب و دارویی است الهی برای بیماری‌های روحی و اخلاقی انسان. علاوه بر آن، انقلابی دائمی است که در مفاصل زندگی شب و روز که انسان، در غریز، شهوات و غفلت می‌باشد؛ تنبه و بیداری می‌دهد و انسان را با عالم وجود، که آیات الهی است، مرتبط نگه می‌دارد. امروز در کشورهای به اصطلاح، انقلابی به این نکته توجه کرده‌اند که اگر مردم به حالت سکون و رکود بمانند و به زندگی معمولی سرگرم شوند، سقوط می‌کنند. بنابراین می‌خواهند یک نوع انقلاب

درونی و فرهنگی دائمی در مردم باشد. یکی از آن‌ها در اسلام همین نماز است که در هنگام گذشت فصول زندگی، یعنی طلوع آفتاب، زوال ظهر، هنگام مغرب، که عالم در حالت تحولی است، انسان از محدودیت زندگی بیرون بیاید و چشم‌اندازش وسیع شود و با کلمه «الله اکبر» و حرکت دست همراه آن، همه اوهام، خیالات، روابط، اندیشه‌های گذرا و پست را پشت سر بگذارد و توجه به عظمت خدا، او را از توجه به عظمت عالم بازدارد. فعلاً این دو وصیت من به شماست.

اما درباره مطالبی که راجع به سوره یا آیه‌ای، قبل از زندان، هر وقت فرصت بود، برای شما به طور متوالی یا انتخابی مطرح می‌کردیم و بحث می‌کردیم مفید بوده است. حالا هم من هر وقت فرصتی کنم، با همه این گرفتاری‌ها و مسئولیت‌هایی که پیش آمده، آیه‌ای را که به نظرم مناسب وضع و شرایط زمان باشد و تذکرش برای این حرکت و انقلاب روحی و فکری و اجتماعی شما و دیگر جوانان و مسلمانان مفید باشد برایتان مطرح خواهم کرد.

حالا به مناسبت اینکه دیشب درباره بعضی آیات سوره شریفه «نازعات» داشتم فکر می‌کردم، راجع به یک قسمتی از آیات این سوره، مطالبی به نظرم رسید که با وضع روز ما و درگیری ما با طغیان و استبداد متناسب است. البته در تفسیر پرتوی از قرآن درباره سوره «نازعات» بحث شده و یک قسمتی از آیات را بحث کردیم، ولی ممکن است که توجه جدیدی یا تجدید توجهی به این آیات بتوان داشت.

### چشم‌اندازی به آیات ۱۵-۲۶ سوره نازعات

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ. إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. إِذْ هَبَّ إِيَّاهُ فَطَفَى. فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنَا تَزَكَّى. وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخشى. فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى. فَكَذَّبَ وَعَصَى. ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى. فَخَشَرَ فَنَادَى. فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى. فَأَخَذَهُ اللَّهُ تَكَانِ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخشى.﴾

(آیا سرگذشت موسی بر تو آمد؟ آن‌گاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد: به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است؛ و بگو: آیا سر آن داری که به پاکیزگی درآیی؟ و تو را به سوی پروردگارت راه بنمایم تا پروا بداری؟ پس معجزه [خود] را بدو نمود. و [لی فرعون] تکذیب نمود و عصیان کرد. سپس پشت کرد [و] به کوشش

برخاست، و گروهی را فراهم آورد [و] ندا درداد، و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم! و خدا [هم] او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد. در حقیقت، برای هر کس که [از خدا] بترسد، در این [ماجرای] عبرتی است.

در سوره «نازعات» از همان اول، یک حرکت همگانی عالم که حرکت «نزعی» است، شروع می‌شود. «نزع» یعنی از جا کنده شدن و بعد هم حرکت متوالی و جهش‌هایی در این حرکت؛ در تمام ابعاد جهان و در همه پدیده‌ها در درون و بیرون، در جوامع و در سراسر عالم، این حرکت استمراری و تکاملی وجود دارد؛ تا به جهش انسان از این جهان به جهان دیگر که منتهای این حرکت است، برسد.

حرکت وقتی که در روال و مسیر خودش قرار گرفت، حرکت سباحتی و شناوری است. بعد تدبیر دیگران است تا سرانجام جهشی که در دگرگونی عالم است. این یک بخشی از اول سوره النازعات است. اما آنچه مورد نظر من است در فصل دوم، آن است که در پی این حرکت، یعنی حرکت عمومی، قرآن یک نمونه از حرکت انسانی و اجتماعی را بیان می‌کند: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ. إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِأَنُودِ الْمُقَدَّسِ طُوى﴾ درگیری نبی (مُنذِر) با عنصری طاغی از کجا و از چه نقطه‌ای شروع می‌شود و به کجا می‌رسد. یا به تعبیر دیگر، درگیری از مرحله مواجهه با طغیان تا مرحله نهایی طاغوت که آخرین مرحله طغیان است، ادامه می‌یابد.

این کلمه «طاغوت»، که الان در نوشته‌ها و اعلامیه‌ها دیده می‌شود، کلمه‌ای است که از خود قرآن استخراج شده و من سال‌های قبل هم بحث کردم و گفتم که معنای «طاغوت» خیلی جامع‌تر و عمیق‌تر و پرمایه‌تر از کلمه «مستبد» است. هر دو لفظ عربی است، ولی این بیشتر معنا و مفهوم دارد تا مستبد. حالا می‌بینم به طور مصطلح در نوشته‌ها و اعلامیه‌ها و همه‌جا این لفظ آورده می‌شود.

«طاغوت»، که خود لغتی از قرآن است، از طغیان است. ولی این طغیان چطور شروع می‌شود و چگونه ظهور می‌کند؟ مرحله اول طغیان است تا می‌رسد به مرحله طاغوتی یا طاغوت‌گونه، که نقطه اوج طغیان است. بعد هم سقوط و نابودی طاغوت.

در این سوره، بعد از آنکه نمایشی و نموداری از وضع عمومی جهان و حرکت عمومی را بیان می‌کند، مثل اینکه قرآن بخواهد یک نمونه نشان بدهد که، در مقابل این حرکت تکاملی عمومی، در جوامع بشری تحول به چه صورتی است و چطور راه باز

می‌کند، داستان موسی و مبارزه او با طاغوت را می‌آورد. طاغوت نموداری از مانع و سدّی است در مقابل آن حرکت که در آیات قبل، یعنی آیات اول سوره، نمایش داده شده است.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى﴾. اگر می‌خواهی این حرکت و تدبیر عمومی را در محدوده اجتماع و زندگی بشری خوب بفهمی، آیا این مطلب به تو رسیده، ای پیامبر؟

### طوی، وادی تحیر

﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾. مفسران در این کلمات و تعبیرات خیلی بحث کرده‌اند. «وادی مقدّس» کجاست؟ در وادی مقدّس، پروردگار موسی، او را خواند و ندا در داد. «ندا» بانگی است که از دور برسد. وادی مقدّس «طوی» بود. «طوی» یعنی پیچیده و پیچ و خم‌دار. ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾. ظاهر قضیه این است که موسی<sup>(ع)</sup>، بعد از درگیری با قبطی‌ها، از مصر فرار کرد و رفت به مدین و آنجا با دختر شعیب<sup>(ع)</sup> ازدواج کرد و دارای اولاد شد. اما بعد احساس کرد که این زندگی، زندگی شبانی و زندگی معمولی، او را قانع نمی‌کند و مسئولیتی در مقابل مستضعفان و بنی‌اسرائیل مصر دارد. به همین جهت با زن و فرزندش روانه مصر شد.

وقتی که می‌رفت به طرف مصر، از یک طرف فشار احساس مسئولیت الهی در درونش و از طرف دیگر، در مقابلش دستگاه قوی و پر سطوت فرعون را می‌دید که به زودی باید با آن‌ها درگیر می‌شد. مسلماً در راه گرسنگی بود، تشنگی بود، سرما بود و... به طوری که می‌نویسند، همسرش هم باردار بود. این وادی است که «طوی» است؛ یعنی هر انسان متعهد و مسئول وقتی که در مسیر حرکتش به طرف مسئولیت می‌رود، دچار تحیر، سرگردانی، فشار، پیچ و خم‌ها و وادی‌های تحیر، ترس و وحشت شروع می‌شود. پس این نموداری است از مرحله‌ی اولی که انسان‌های متعهد و مسئول - و در رأس آن‌ها انبیا - در مسیر حرکتشان به طرف مسئولیت و درگیری با طاغی‌ها با آن روبه‌رو می‌شوند و همین‌جاست که در میان این تاریکی‌ها، نور هدایت، مسیر راه، ادای مسئولیت و پیروزی برایشان نمایان می‌شود.

حالا ملاحظه کنید: ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ آن وادی مقدّس از این جهت تقدّس داشت که موسی<sup>(ع)</sup> را دچار فشار و سرگردانی کرد و همان فشار منشأ این شد که صدای حق را بشنود. ﴿إِذْ نَادَاهُ﴾ از دور ندای خدا را شنید ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

**طُوی**». در سوره‌های دیگر هم هست که موسی<sup>(ع)</sup> از دور نوری دید و زن و فرزندش را گذاشت و رفت که شاید بتواند برای آن‌ها وسیله‌ای برای گرم شدن و نجات از سرما یا غذایی فراهم کند و هم همان نور باعث هدایت او بشود.<sup>۱</sup> **«أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى»** این وادی از آن جهت مقدس شد که منشأ تحول بزرگ بود چرا؟ برای اینکه «طوی» بود. نامه‌ای را هم که به هم می‌پیچند به آن می‌گویند طوی. چاه خیلی پریچ و خم و عمیق را هم طوی می‌گویند.

خوب، آن وادی طوی موسی<sup>(ع)</sup> را چنان در هم پیچید و کلافه‌اش کرد که نمی‌دانست چه بکند. مسئولیت زن و فرزند از یک طرف، قدرت مقابل از طرف دیگر. مسئولیت ادای رسالتی که قبل از نبوتش، وجداناً احساس می‌کرد راحتش نمی‌گذاشت و نمی‌دانست چه باید بکند. این ندا راه او را روشن کرد: **«إِذْ هَبْ إِيَّيْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»** با قدم محکم ثابت، با اتکای به حق، بدون تزلزل و اضطراب، از همهٔ علاقه‌ها باید خود را خلع کنی، حتی علاقه‌ای که به کفشت داری: **«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ»** پایت را هم برهنه کن، تا در این راه سبک شوی! کفش و پای‌افزار آخرین مرحله علاقه است، نه اینکه از زن و بچه و زندگی دل بکنی. حتی از کفشت هم دل بکن **«فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوى»**.<sup>۲</sup> **«إِذْ هَبْ إِيَّي فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى»**. برو به سوی فرعون. برای چه؟ چون فرعون می‌گوید: پادشاه است؟ نه. او، برخلاف سنت و حرکت عمومی عالم، سد راه حرکت بشر شده و طغیان کرده است. این مأموریت اول.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

#### روش قرآن در دعوت به تزکیه و هدایت

چطور مأموریت را انجام بدهم؟ روش را قرآن معین می‌کند: **«فَقُلْ هَلْ لَكَ إِئْتِي أَنْ تَزُكِّي»**. بالاخره فرعون هم انسان است؛ مثل سایر انسان‌هاست. قدرت و شهوات و تملق‌ها، همهٔ این‌ها مسخس کرده است. شاید بتوانی او را از این مسخ بیرون بیاوری، آدمش کنی و از این غرور نجاتش دهی. **«فَقُلْ هَلْ لَكَ إِئْتِي أَنْ تَزُكِّي»**. خیلی با زبان ملایم: آیا مایل هستی پاک گردی؟ تو آلوده شده‌ای و تقصیر نداری؛ محیط و اجتماع و قدرت‌پرورها

۱. چنان‌که گفت: **«إِنِّي آنَسْتُ نَارًا نَعْلِي آتَيْتُمْ مِنْهَا بِقَبْسِي أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى»**، (من آتشی دیدم، امید که پارهای از آن برای شما بیاورم تا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم). طه (۲۰)، ۱۰.

۲. «پاپیوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی». طه (۲۰)، ۱۲.

و منتفعان از قدرت‌ها تو را مسخ کرده‌اند. آیا مایلی تزکیه بشوی؟ تزکیه شدن همین است که آن عوارضی که در فطرت و وجدان انسان ریشه دوانیده و عقل فطری و وجدان انسان را از حرکت انداخته، چنان‌که خود را گم کرده و از یاد برده است، از آن‌ها رهایی پیدا کند و تزکیه شود. تزکیه که شدی، مرحله اول است؛ بعد روزنهٔ هدایت به روی روح تو هم باز خواهد شد. و **﴿وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ﴾** تو را هدایت خواهد کرد به ربوبیتی که با خود تو سر و کار دارد.

این کلمه «رَبِّكَ» با اضافه، برای این است که در وجود هر انسانی و در دل هر پدیده و موجودی همچنان که حیات و حرکت هست، همان شعبه‌ای از ربوبیت است.

**﴿فَتَخْشَىٰ﴾**. «خشیت» آن خشوع و ترسی است که از ادراک عظمت دست می‌دهد؛ با ترس معمولی، که رعب و یا خوف است فرق می‌کند. خشیت در موقعی گفته می‌شود که انسان عظمت را احساس کند. انسان طاغی، چون خودش را بزرگ می‌بیند، عظمت عالم را دیگر نمی‌تواند درک کند که تا چه اندازه بزرگ است. در پوستِ خودش است. تازه انسان وقتی که چشم باز می‌کند می‌بیند که در مقابل کرهٔ زمین چیست. تازه این کرهٔ زمین در مقابل این همه کهکشان‌ها به حساب نمی‌آید و یک مقداری از این فضا و جو که بیرون بروی، زمین اصلاً به چشم نمی‌آید؛ در مقابل این همه سیارات و ثوابت و کهکشان‌ها. این آدم بدبخت آن قدر خودش را گم کرده و بزرگ می‌بیند که عالم به نظرش کوچک می‌آید! نمی‌فهمد که مطلب برعکس است!

**﴿وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ﴾** (تو [فرعون] را هدایت کنم به طرف پروردگارت، شاید حالت خشیت و خضوع پیدا کنی در مقابل عظمتش). این چند جمله‌ای است دربارهٔ چگونگی دعوتِ هر طاغی و گنهکار. گناهکار. گناهکار هم یک نوع طاغی است؛ هر مُعْرِض و روگرداننده از حق بر ضد خود طغیان می‌کند. طغیان آب هم معنایش این است که از بستر طبیعی خودش خارج بشود. وقتی که در بستر خودش باشد مفید است. منشأ حیات است. ولی اگر از بسترش خارج شد، مخرب و منهدم‌کننده است. **﴿إِنَّهُ طَغَىٰ﴾** این حالا فقط در مرحلهٔ طغیان است و به مرحلهٔ طاغوت نرسیده است.

تکبر و عصیان، سدّ راه خشیت

طاغی در مقابل این دعوت چه کرد؟ اینجا قرآن اجمالاً مطلب را می‌گذراند: درگیری‌ها،

گفتگوها و... وقتی که انسان مسخ شده، مستبد طاغی، با این موعظه و راهنمایی - همان نصیحت و همان راهنمایی که به نفع اوست - برخورد کرد، او را بیشتر به طغیان و سرکشی وامی‌دارد! در سوره «بقره» می‌فرماید: **﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ آلِيزَةُ بِأَنفِهِ﴾**<sup>۱</sup>. اگر به او بگویی از خدا بترس، به جای اینکه بترسد، بر طغیانش افزوده می‌شود! او خود را فوق قانون، فوق اراده همه، فوق خدا می‌داند! از این جهت وقتی قانون را به رخ او بکشی، نه تنها خضوع نمی‌کند، بلکه در مقابل قانون و اراده خدا سرکشی و عصیانش افزوده می‌شود. وقتی طغیانش بالا گرفت، دیگر آخرین مرحله است. اینجا دیگر درگیری است؛ باید با سلاح و قدرت در مقابلش ایستاد. موسی چه دارد؟ قدرت حق. موسی<sup>(ع)</sup> فقط یک عصا داشت، ولی این عصا همه کار ازش برمی‌آمد. وقتی «قدرت حق» بود، چوب کار مسلسل و تفنگ را می‌کند. حق که نبود، مسلسل و تفنگ جای چوب هم کار نمی‌کند! شاید در اینجا مراد از **﴿الآيَةُ الْكُبْرَى﴾** همان چوبی باشد که دست موسی بود. با همین چوبت برو جلو! با همین عصای چوپانی. همین چوب در مقابل همه این قدرت‌های ظاهری کار می‌کند، چون باطنش حق است. چوب به دست توست و دست تو تحت اراده خداست و خدا از درون تو در این چوب ظهور می‌کند. این را نشان بده. **﴿فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى﴾** فقط نشان بده و بفهمان که من قدرت دارم. من که تو را نصیحت می‌کنم، خیال نکنی از ضعف و بیچارگی من است؛ من قدرت دارم ولی نصیحتم برای این است که بپذیری. پس، درگیر نشو. **﴿فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى﴾** در مقابل این قدرت نمایی، یعنی قدرت الهی که موسی ارائه کرد، او فهمید که در مقابل یک چوپان ساده نیست. در مقابل قدرتی است که در درون این چوپان وجود دارد. پس باید فکری به حالش بکند.

**﴿فَكَذَّبَ وَعَصَى﴾**. حالا ببینید درگیری از کجا شروع می‌شود؟ مراحل طغیان از اینجا است. اول فقط نفی مطلق موسی و منطق موسی<sup>(ع)</sup>. اول تکذیب می‌کند؛ می‌گوید اصلاً چیزی نیستی تو! همه حرف‌هایت پوچ است و هیچ کاری از تو بر نمی‌آید. **﴿فَكَذَّبَ وَعَصَى﴾**. علاوه بر اینکه تکذیب کرد، عصیان هم کرد؛ یعنی سرپیچی کرد و جبهه‌گیری کرد. این مرحله دوم است.

۱. «و چون به او گویند: از خدا بترس، بزرگ‌منشی او را به گناه وادارد. دوزخ او را بس است و هرآینه بد جایگاهی است». بقره (۲)، ۲۰۶.



## تداوم عصیان و سقوط نهایی

**﴿ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْقَى﴾** مرحله دیگر این است که ادبار کرد؛ یکسره پشت کرد به موسی<sup>(ع)</sup> که دیگر حتی حرف او را هم نشنود و چهره او را نبیند. آیه او را نبیند. **﴿يَسْقَى﴾** بلکه درصدد جمع قدرت خودش باشد، تا بتواند با ضربه خود را وارد کند. تمام کوشش و همتش را برای جمع کردن نیروهایش تجهیز کرد. **﴿فَحَشَرَ فَنَادَى﴾**. **﴿حَشَرَ﴾** معنایش غیر از جمع کردن مثلاً مردم و قشون و دار و دسته است، برای اینکه «جَمَعَ» همان معنای حَشَرَ است. **﴿حَشَرَ﴾** به معنای جمع کردن و رستاخیز به پا کردن است. شروع کرد به جمع کردن و رستاخیز به پا کردن. «حزب رستاخیز» درست کرد!

**﴿فَحَشَرَ فَنَادَى﴾** بعد که حزیش متمرکز شد، عریده‌اش بلند شد! آخرین مرحله‌اش همین بود که اصلاً کسی کارهای نیست! **﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾** همه چیز شما در دست من است؛ زندگی‌تان، ماماتان. می‌گویم بگیرید! می‌گویم ببندید! می‌گویم آزاد کنید! می‌گویم بکشید! تعلیمتان، تربیتتان، فرهنگتان... نمی‌گفت من خدا هستم؛ می‌گفت **﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾** یعنی ربوبیت شما با من است؛ همه چیزتان در دست من هست. من هستم که می‌توانم!

**﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾** این مرحله طاغوتی است. پس طاغوت به مرحله **﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾** رسیدن است؛ که همه چیز یک ملت و کشوری، منابع طبیعی، استعدادها، همه و همه باید به اراده من باشد. فرهنگتان باید دست من باشد؛ زندگی‌تان باید دست من باشد؛ خط‌مشی زندگی‌تان در دست من باشد! اینجاست که دیگر اوج طغیان است. پس این طاغوتی که در قرآن آمده است از طغیان و عصیان شروع می‌شود، تا می‌رسد به طاغوت. به این حد و مرحله که رسید، سقوطش شروع می‌شود.

**﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ تَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى﴾** «تکال» غیر از عذاب است. نکال هم به معنای شکنجه است و هم به معنای انکار. در زبان فارسی هم هست که گاهی کسی که طلب و حق کسی را نمی‌خواهد بدهد، نمی‌گوید طلبت را ندارم بدهم، بلکه نکول می‌کند و می‌گوید اصلاً حقی نداری! یعنی شخص را ساقط کردن یا شکنجه دادن. یعنی داغ باطله به او زدن. حاصلش این است که خداوند او را گرفت. به چه صورت؟ به این صورت که داغ باطل به او زد و ساقطش کرد. **﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن يَخْشَى﴾**.

این داستان موسی<sup>(ع)</sup>، داستان موقت و مخصوص به زمان خاصی نیست، که این موسی باشد آن فرعون! همیشه این داستان هست و این مرحله درگیری هست و این راه هست. طاغوت **﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾** است، بعدش هم موسای دیگری است...